

رفوزه

فیلم نامه نویس :

مهدی علی محمدلو



شناسنامه کتاب

نام اثر: رفوزه

فیلم نامه نویس : مهدی علی محمدلو
سال نشر: ۱۴۰۳
نوبت چاپ: اول
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۲۳-۳۲-۳
شمارگان: ۱۰۰ جلد
نشر: صفر تا صد
قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان
حمایت شده توسط هلدینگ صفر تا صد

سرشناسه : علی محمدلو، مهدی، ۱۳۷۰-
عنوان و نام پدیدآور : رفوزه/ فیلم نامه نویس مهدی علی محمدلو.
مشخصات نشر : تهران: صفر تا صد، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری : ۱۲ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱×۵ س.م.
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۲۳-۳۲-۳
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
موضوع : فیلم نامه های فارسی -- ایران -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره : ۲ / PN1۹۹۷
رده بندی دیویی : ۴۳۷۲ / ۷۹۱
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۰۱۲۹۰۸
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

الای بول الای نیکان



۱) خارجی - روز - حیاط مدرسه

زنگ مدرسه به صدا درمی آید. چند ثانیه بعد صدای پا و همهمه دانش آموزان در فضا طنین انداز می شود. علی در حالی که در دستش اسکناس دویست تومانی دارد به سمت بوفه خیره شده و به دوستانش نگاه میکند. دوستش که به سختی از صف بوفه مدرسه کیک و نوشابه خریده است خارج شده و به سمت علی می آید. علی با دیدن این صحنه فوری پولش را در جیبش میگذارد.

کودک (۱): چیزی نمیخوری؟

علی: مامان برام لقمه گذاشته

کودک (۱): بیا بریم بشینیم اونجا.

علی و دوستش سمت آبخوری مدرسه میروند. و گوشه ای می نشینند. کودکان در حال دویدن به این طرف و آنطرف هستند.

کودک (۱): نمیخوای لقمه هات و بخوری؟

علی: الان گشنه ام نیست. نگهشون داشتم برای زنگ بعدی.

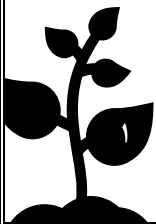
کودک (۱): میخوای از کیک من بخوری؟

علی: نه، گفتم که گشنه ام نیست.

زنگ مدرسه به صدا درمی آید.

کودک (۱): اه...چه زود زنگ خورد.

علی: (فوری دست دوستش را گرفته) پاشو زود بریم الان ناظم میاد دعوا مون میکنه.



۲) خارجی - روز - حیاط مدرسه

زنگ مدرسه به صدا درمی آید. دانش آموزانی که از کلاس خارج می شوند شوخی کنان و بازی کنان از مدرسه خارج شده و به سمت در خروجی می روند. علی با دوستش {کودک (۱)} در میان کودکان به چشم میخورد که از در مدرسه به سمت خیابان حرکت می کند. مادر دوست علی جلوی در منتظر بوده و دست بچه اش را گرفته و از علی دور میشوند. علی به تنهایی به سمت در خروجی مدرسه میرود.

۳) خارجی - روز - خیابان

علی از خیابان رد شده و به سمت مغازه ای حرکت می کند. نگاهی به راست و چپ خود می اندازد. آرام به سمت ویتترین مغازه حرکت می کند. دستانش را روی شیشه گذاشته و به ماشین برقی که روی آن مبلغ نه هزار تومان نوشته شده است خیره می شود و با حیرت به آن نگاه می کند. به جزئیات ماشین با دقت خیره شده و ذوق زده و متحیر است که ناگهان پیرمردی پس گردنی بی به او زده و گوش او را می گیرد.

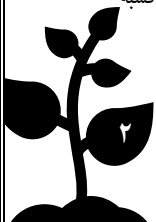
پیرمرد : پدرسوخته، گیرت آوردم. کار هر روز من شده پاک کردن تف دهنه از روی شیشه مغازه ام.

علی : آ آی آی ...ول کن تو رو خدا عمو، گوشم کنده شد؛ باشه دیگه شیشه مغازه ات و کثیف نمی کنم.

پیرمرد : دیگه اینورا نبینمت ها ... سمت مغازه من نیای. بیای گوشت و می برم میذارم کف دستت.

علی : باشه عمو باشه.

علی از دست پیرمرد رها شده و فرار می کند. کمی که از او دور میشود به سمت پیرمرد رو کرده و به او شکلک درمی آورد. پیرمرد خیز برمیدارد تا این گستاخی علی را جواب دهد که کسبه همسایه، جلوی او را میگیرند. علی پا به فرار میگذارد.



۴) خارجی / داخلی - روز - خانه علی

در خانه باز می‌شود. علی به مادر خود سلام کرده و کیفش را به او می‌دهد. سپس به سمت زیرزمین می‌رود. جعبه‌ای را برداشته و از داخل آن چند اسکناس دوست تومنی خارج کرده و دوست تومانی را که در جیب داشت هم روی آنها گذاشته و تقدیم مادرش می‌کند. مادر علی در حال پهن کردن رخت روی بند است.

علی : مامان... مامان... ببین اینا نه هزار تومن شده؟

مادر دستهای خود را خشک میکند:

مادر : اینا رو از کجا آوردی؟

علی : پول تو جیبیای خودم‌ئه.

مادر : چرا گذاشته بودیش تو زیرزمین؟

علی : میخواستم شما ندونی.

مادر: چرا؟

علی : یه ماشین برقی دیدم نه هزار تومنه. اگه شما میدونستی نمیداشتی و میگفتی

از درسام عقب می‌افتم.

مادر: حالاشم همینه. با این وضعیت درس خوندمت

علی: مامان، خواهش میکنم، خواهش میکنم.

مادر پولها را روی سینه علی میکوبد

مادر: اینم هزار تومنش کمه، هر موقع کامل شد تصمیم میگیرم

بذارم بخری یا نه

علی به سرعت پولها را از دست مادر خود میگرد و به سرعت سمت زیر زمین میرود.



علی: خدایا! تو رو خدا یه کاری کن تا موقعی که پولم کامل نشده کسی اون ماشین و نخره. خواهش میکنم. باشه؟ دمت گرم.

(۵) داخلی - شب - خانه

پدر علی در حال تماشای تلویزیون است که مادر با چایی وارد میشود و سینی چایی را جلوی همسر خود میگذارد. همسرش تشکر میکند. مادر جواب او را میدهد و کمی بعد.

مادر: راستی، آخرین قاشق چایمون بود.

پدر: باشه فردا میخرم.

مادر: یکم گوشت هم بخر... بیا... اینم بگیر (برگه کاغذ) از مدرسه علی دادن.

پدر علی برگه را برداشته و مطالعه می کند و در حالی که برگه و به سمت کتاش قدم بر میدارد:

پدر: چشم. سه چهار روز صبر کن؛ خوبه خودت میدونی، همین دیروز پول نزول این بی همه چیز و دادم، دست و بالم فعلا خالیه.

مادر: پس فردا مهمون داریم.

پدر علی برگه را امضا کرده و یک اسکناس هزار تومنی از جیبش درآورده و روی برگه می گذارد و تحویل علی می دهد.

پدر: پدر و مادرم ان دیگه؛ غریبه که نیستن. آشی چیزی درست کن. حتما باید توش گوشت باشه؟

مادر: آشم شد غذا؟ بعدشم، اینا هر سری که اومدن بهشون ماکارونی با آش دادیم. نمیگن که تو نمیخوری. میگن من نمی پزم.



پدر : بعد بیست سال، با هزار جور داوا دارو و قسط و نزول و کوفت و زهرمار، خدا یه بچه به ما داده؛ تو هم داری جلوش از این حرفا میزنی. زشت جلو بچه این حرفا رو زدن. خاله زنکی میشه.

مادر : خاله زنکی میشه، خاله زنکی میشه. خودم فهمیدم که باید خفه شم و ادامه ندم.

مادر به سمت علی رفته و در حالی که با دست خود به پول اشاره میکند:

مادر: ببین این پول و برای خودت نمی‌دیم‌آ. نبری باهاش هله هوله بخری. ورش دار بذار تو کیفته تا گمش نکنی.

علی از جای خود بلند شده و برگه را به همراه پول، داخل کیفش می‌گذارد.

۶) داخلی - روز - خانه

مادر علی بالای سر علی ایستاده است و سعی دارد او را از خواب بیدار کند تا راهی مدرسه شود.

مادر علی : علی؟! علی؟! ... بیدار شده دیگه ... مدرسه‌ات دیر میشه ها.

علی چشمان خواب‌آلودش را باز کرده و از زیر پتو نیم‌نگاهی به مادر می‌اندازد. به آرامی اسکناس هزار تومانی را از کیف خود درآورده و زیر پتو در جیبش می‌گذارد. از رختخواب بلند شده و به سمت حیاط میرود.

مادر : خیلی لفتش ندی. سریع دست و صورتت و بشور و بیا.

علی بی‌توجه به حرف مادر به راه خود ادامه می‌دهد.



۷) خارجی/داخلی - روز - حیاط خانه

علی مادرش را تحت نظر دارد. پس از اطمینان از اینکه مادرش او را نمیبند، سریع به زیرزمین می‌رود. جعبه را در آورده و هزار تومانی را داخل جعبه می‌اندازد.

۸) داخلی / خارجی - روز - خانه و خیابان

علی آخرین دکمه پیراهنش را بسته و از خانه خارج شده و راهی مدرسه می‌شود. در راه چشمش به مغازه بسته‌ای که ماشین برقی در آن است می‌افتد. نگاهش را از آن می‌گیرد و رو به سمت دیگر می‌کند و به مسیر خود ادامه می‌دهد. برگه را از کیف خود در آورده، پاره می‌کند و دور می‌ریزد. وارد حیاط مدرسه میشود.

۹) داخلی - روز - کلاس درس

دانش آموزان روی نیمکت، نشسته‌اند. معلم در را باز کرده و مبصر با گفتن بر پا ورود معلم را اطلاع می‌دهد. معلم با چشم به مبصر اشاره میکند که در جای خود بنشیند و خودش روی صندلی نشسته و دفتر و ترکه خود را روی میز می‌گذارد. سپس دفتر خود را روی میز باز می‌کند.

معلم: اسم هر کی و میخونم، با رضایت نامه‌اش بیاد جلوی تخته.

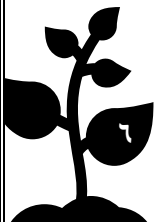
ابدالی

دانش آموزی با رضایت‌نامه و پول به سمت معلم می‌آید. معلم نگاهی به رضایت‌نامه انداخته و پول را گرفته و رضایت‌نامه‌ها را در یک سمت میز و پول‌ها را در سمت دیگر میز می‌گذارد و به ترتیب این کار را ادامه می‌دهد.

معلم: احمدی، بابازاده، بهرامی، بدری فر، مگه با تو نیستم بدری فر!؟

پاشو رضایت‌نامه‌ات و بیار.

علی: آقا اجازه؟...



معلم : چیه؟

علی : آقا بابای ما رضایت نداد ما بریم اردو.

معلم : خب اون برگه رو بیار بیار که توش نوشته رضایت نمیده.

علی : آقا اجازه؟... گم اش کردیم آقا

معلم : پاشو بیا جلو تخته، کیفیتم بیار

علی از نیمکت خود بلند شده و به سمت معلم می رود. کفش را روی میز معلم میگذارد.

معلم : صاف و ایسا

علی درخواست معلم را اجابت می کند. معلم سیلی محکمی به صورت علی خوابانده و گوش او را می پیچاند.

معلم : مگه دیروز بهتون نگفتم چه اجازه دادن برین اردو چه ندادن

اون برگه بی صاب و باید بیارین؟

علی : بله آقا (بدون گریه و زاری و با استغنا)

معلم یخه علی را گرفته و به سمت خود میکشد

معلم : بله و زهرمار... پارسال هم همین گنج بازی و درآوردی که

رفوزه شدی. دعا کن پولی از کیفیت درنیاد. و الا چشات و در میارم.

جیباتم بریز بیرون.

در حالی که معلم کیف علی را میگردد، علی دوپست تومانی از جیبش در آورده

و روی میز میگذارد

معلم : این آخرین بارت باشه، حواست به حرفای من نیست. این

دفعه میندازمت تو انباری صدای سگ بدی. فهمیدی یا نه؟

علی: بله آقا



معلم: وسایلت و جمع کن و از جلوی چشم گم شو.
بعد همزمان با آنکه علی وسایل خود را جمع میکند و داخل کیفش میگذارد، معلم خطاب به دانش آموزان میگوید:
معلم: من از اون معلما نیستم، برای هر کاری زنگ بزیم
خونواده هاتون بیان که دو ساعت برا اونا توضیح بدم چی شده، چی
نشده. خودم همینجا ادبتون میکنم. فهمیدن یا نه؟
سر جایش نشسته و شروع به صدا کردن میشود:

معلم: تقوی

تقوی از جای خود بلند شده و به سمت معلم می‌رود و علی به سمت نیمکت می‌رود. وسط راه چشم در چشم هم می‌شوند.

۱۰) خارجی - روز - خیابان

علی در حالی که پیاده و تنها به سمت خانه در حال حرکت کردن است، نگاهش به ماشین برقی می‌افتد و در این لحظه گامهایش را سریعتر برمیدارد و سریع از جلوی مغازه رد میشود.

۱۱) داخلی - عصر - خانه

علی در حال نوشتن مشق‌هایش است و مادرش در آشپزخانه در حال درست کردن شام. علی بعد از شنیدن صدای زنگ در، سریع به سمت حیاط می‌رود. ابتدا به سمت زیرزمین می‌رود و از جعبه، پولهایی را که جمع کرده است را درآورده و سریع به سمت حیاط می‌رود. پدر علی پشت سر هم زنگ در خانه را فشار می‌دهد. مادر علی با شنیدن صدای در و ندیدن علی زیر لب میگوید (**باز معلوم نیست کجا رفت این بچه**) به سمت حیاط می‌رود.

علی به سرعت پله‌های زیرزمین را بالا آمده و به سمت در حیاط می‌رود. در را باز می‌کند اما اجازه نمی‌دهد که پدرش وارد خانه شود. پدر پشت در می‌ماند.



پدر علی : چرا در و باز نمیکنی؟

علی در حالی که چند عدد اسکناس دویست تومانی و یک برگ، اسکناس هزار تومانی در دست دارد؛ آنها را بالا می آورد.

علی : یه دقه نیا تو؟... بیا اینا رو.

پدر علی : اینا چیه؟

علی : (به آرامی) اینا رو بیا فردا برو گوشت بخر مامان دعوات

نکنه.

پدر علی چند قدم دیگر جلوتر آمده و در را با پشت پای خود می بندد. پلاستیکهای دستش را که در یکی میوه و در دیگری گوشت است، زمین می گذارد و پسر خود را بغل کرده و پدر و پسر با هم گریه می کنند.

پایان

